

## مأموریت جریان شبه‌سلفی ایران، از خرافه زدایی تا تضعیف باورهای مذهبی

محمد ملک زاده\*

### چکیده

این پژوهش با هدف تبیین هویت واقعی جریان سلفی ایرانی، به بررسی ظهور و گسترش این جریان در ایران معاصر می‌پردازد؛ جریانی که با تأکید بر مبارزه با خرافات، آموزه‌های شیعی را هدف انتقاد قرار داده و بسیاری از باورهای مرکزی تشیع مانند امامت، عزاداری، زیارت قبور، توسل و شفاعت را به چالش کشیده است. افرادی همچون شیخ هادی نجم‌آبادی، اسدالله خرقانی، شریعت سنگلجی، احمد کسروی، یوسف شعار و برخی دیگر، نقش محوری در ترویج افکار مشابه سلفیت و وهابیت در ایران داشته‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد جریان مورد بحث، ادامه و بازتولید همان رویکرد وهابیت در پوشش واژگان و روایت‌های بومی شده ایرانی است. این جریان اگرچه به ظاهر تحت عنوان اصلاح دینی، بازگشت به قرآن و سلف صالح و با شعار «مبارزه با خرافات» فعالیت می‌کند، اما مهم‌ترین راهبرد این جریان، تضعیف هویت مذهبی در جامعه ایران بوده و بستر تضعیف آموزه‌های شیعی و تسهیل نفوذ افکار وهابی را فراهم ساخته است.

**واژگان کلیدی:** ایران، جریان سلفی ایرانی، شیعه‌ستیزی، عقل‌گرایی و مبارزه با خرافات.

## مقدمه

تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه از دوران مشروطیت تاکنون، شاهد ظهور جریان‌های متعددی بوده است که هدف اصلی خود را هجمه به عقاید تشیع قرار داده‌اند. این جریان‌ها با طرح شبهات بی‌اساس، تلاش در تضعیف، تخریب و مقابله با باورها و اعتقادات ملت شیعه و دوستان اهل‌بیت در ایران داشته‌اند. از جمله این جریان‌ها، می‌توان به جریان نوظهور سلفی ایرانی اشاره کرد که با شعار مقابله با خرافات در باورهای شیعه، در واقع همان دیدگاه‌های بی‌پایه وهابیت و سلفیت را در جامعه شیعی ایران تبلیغ می‌کند. پژوهش حاضر با هدف بررسی آراء و اندیشه‌های این جریان، به معرفی شاخص‌ترین رهبران آن در ایران می‌پردازد.

### ۱. پیشینه جریانی

بررسی جریان سلفی ایرانی در ایران، بدون توجه به ریشه‌های فکری آن در وهابیت، ممکن نیست. به‌طورکلی، سلفیه اصطلاحی نوظهور در تاریخ اندیشه اسلامی است که گروهی از اهل حدیث و پیروان احمدبن حنبل، ابن‌تیمیه و محمدبن عبدالوهاب این عنوان را برای خود برگزیده‌اند.

در سال ۳۰۵ هجری، ابوالحسن اشعری (متوفای ۳۳۴ ق) اصلاحاتی در مکتب اهل حدیث پدید آورد که به شکل‌گیری مکتب اشعری انجامید. در قرن هفتم هجری، ابن‌تیمیه (متوفای ۷۲۸ ق) با بازگشت به شیوه احمدبن حنبل، دعوت به روش سلف را شعار خود قرار داد و به‌عنوان رهبر فکری سلفیه شناخته شد (ابن‌تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۴، ص ۳۴۶). در قرن دوازدهم هجری، محمدبن عبدالوهاب (متوفای ۱۲۰۷ ق) با حمایت‌های سیاسی و نظامی محمدبن‌سعود، به ترویج دیدگاه‌های ابن‌تیمیه در شبه‌جزیره عربستان پرداخت (الزیندی، ۱۴۱۸ ق، ص ۱۹). او پس از نبردها و خونریزی‌های بسیار، سیطره خود را بر سواحل خلیج فارس و سراسر منطقه حجاز گسترش داد. در ادامه، با افزایش درآمدهای نفتی در عربستان، گرایش‌های سلفی‌گری و وهابیت ابتدا در این کشور و سپس در دیگر مناطق جهان اسلام، از جمله یمن، شبه‌قاره هند و پاکستان و افغانستان، شمال آفریقا و نهایتاً ایران، با سرعت بیشتری گسترش یافت.

## ۲. اندیشه‌های سلفی در ایران

ریشه‌های پیدایش جریان سلفیه در جهان اسلام را، همانند بسیاری از پدیده‌های اجتماعی، باید در بستر برخی بحران‌های اجتماعی جست‌وجو کرد که در این میان، بحران هویت اهمیت ویژه‌ای دارد. با ورود استعمار به کشورهای اسلامی و عقب‌ماندگی این کشورها از روند رشد و پیشرفت در مقایسه با جهان غرب، بحران هویت ابعاد گوناگون جوامع اسلامی را دربرگرفت. در ایران نیز، عوامل متعددی در شکل‌گیری بحران هویت نقش‌آفرینی کردند که عمدتاً تحت تأثیر بحران‌های فرهنگی ناشی از نفوذ فرهنگ غرب بودند. در این میان، نقش روشنفکران غرب‌زده - که با اعزام دانشجو به کشورهای غربی شکل گرفت و موجب شیفتگی آنان به فرهنگ غرب شد - شایان توجه است؛ اینان، همانند نمونه‌های مشابه در دیگر کشورهای اسلامی، به ترویج فرهنگ غرب در جامعه ایران پرداختند و بر بحران هویت دامن زدند. در مواجهه با این بحران، یکی از جریان‌هایی که در عصر معاصر گسترش یافت، جریان سلفیه بود که تنها راه عبور از بحران و جبران عقب‌ماندگی مسلمانان را در بازسازی هویت دینی، بازگشت به ریشه‌ها و بنیادهای اصیل اسلامی، پیروی از «سلف صالح» و مبارزه با خرافات می‌جست. از دوره پهلوی اول که مقارن با اوج‌گیری گرایش به غرب بود، جامعه ایران شاهد شکل‌گیری حرکتی تحت عنوان «ضدیت با خرافات» در سطحی گسترده، به‌ویژه از سوی برخی گروه‌های منتسب به روحانیت، بوده است. در ادامه، با معرفی مهم‌ترین رهبران جریان سلفی ایرانی در تاریخ معاصر ایران، با اندیشه‌ها و مواضع ایشان در کشور بیشتر آشنا خواهیم شد.

## ۳. چهره‌های تأثیرگذار بر جریان شبه‌سلفی در ایران

برخی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی را از نخستین نظریه‌پردازان بنیادگرایی اسلامی می‌دانند و گروهی دیگر، وی را بنیان‌گذار و آغازگر روشنفکری یا نوگرایی دینی در جهان اسلام معرفی می‌کنند (نوروزی، ۱۳۸۳). سیدجمال، نخستین متفکر مدرن و فعال اجتماعی بود که نسبت به آسیب‌های اجتماعی جوامع مسلمان و ضعف‌های آن‌ها هشدار داد و در مواجهه با قدرت‌های غربی، با تأکید بر مبارزه با استعمار و درمان عقب‌ماندگی مسلمانان، بازگشت به اسلام سلف صالح را تبلیغ کرد. از این‌رو، تأثیرگذاری او بر جوامع اسلامی، به‌ویژه در ایران و مصر، بسیار قابل توجه است.

بیشترین دغدغه و نگرانی سیدجمال، عقب ماندگی کشورهای اسلامی، درماندگی آنان در برابر استعمار و یافتن راه حلی برای خروج از این وضعیت بود (نوازی، ۱۳۸۸، صص ۱۵۵-۱۸۴). وی به ویژه، نفوذ باورهای خرافی در افکار مسلمانان و دوری آنان از اسلام نخستین و سیره سلف را عامل اصلی مشکلات جوامع اسلامی می دانست. برخی از جنبه های این دیدگاه، بعدها از سوی جریان های وابسته به اندیشه های وهابی و سلفی مورد سوء استفاده قرار گرفته و به گونه ای مغایر با اهداف سیدجمال تفسیر شد. در همین زمینه، «ایگناس گلدزیهر»، خاورشناس یهودی اروپایی که از نزدیک با فعالیت های سیدجمال الدین در مصر آشنا بود، وی را بنیان گذار «نهضت وهابی فرهنگی» در آن سرزمین نامیده است (گلدزیهر، ۱۳۷۴، صص ۳۴۸-۳۴۹). همچنین محمد البهی، استاد و رئیس اسبق دانشگاه الأزهر، سیدجمال را ادامه دهنده همان مسیری می داند که ابن تیمیه در آن گام برداشته بود (البهی، ۱۳۷۲، صص ۸۳-۸۴).

نسبت به سلفی گری سیدجمال در بین محققان، موافقان و مخالفان متعددی، وجود دارد. در ادامه، به منظور معرفی شخصیت هایی در داخل ایران که به نوعی تحت تأثیر افکار شبه وهابی قرار داشته اند، به بررسی آراء و اندیشه های آنان خواهیم پرداخت.

### ۳-۱. شیخ هادی نجم آبادی

شیخ هادی نجم آبادی (۱۲۵۰ - ۱۳۲۰ق)، از عالمان برجسته تهران در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار بود. نجم آبادی با برخی از مهم ترین مخالفان ناصرالدین شاه همکاری می کرد. در دو دوره ای که سیدجمال الدین اسدآبادی به ایران آمد، از حمایت های شیخ هادی بهره مند شد (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲، ص ۸)؛ به گونه ای که وی را نزدیک ترین روحانی مقیم ایران به سیدجمال الدین دانسته اند. هنگام آغاز فعالیت های اتحاد اسلام به رهبری سیدجمال الدین در استانبول، شیخ هادی از برجسته ترین یاران وی در ایران بود (دولت آبادی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۲۴). نجم آبادی همچنین از دوستان میرزا آقاخان کرمانی\* و شیخ احمد روحی بود و در طرح قتل ناصرالدین شاه همراهی کرد. پس از اعدام

\*. میرزا آقاخان کرمانی را می توان در کنار فتحعلی آخوندزاده از بنیان گذاران ناسیونالیسم نوین ایرانی و صاحب اندیشه های ماتریالیستی به شمار آورد. فریدون آدمیت، او را از منتقدان بنیادین دین و نقش آن در جامعه می داند که با نقد حمله اعراب و



میرزا رضا کرمانی، قاتل ناصرالدین‌شاه، توسط مظفرالدین‌شاه، شیخ هادی به صورت خصوصی مراسم چهلم و سالگرد وی را برگزار کرد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲، ص ۲۳۴). شیخ هادی نجم‌آبادی را می‌توان از مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران دانست که اندیشه‌ها و نظراتش تحت تأثیر جریان سلفی قرار داشت. بسیاری از چهره‌های شاخص وابسته به تفکر سلفی و جریان روشنفکری دینی در ایران معاصر، از شاگردان و تربیت‌یافتگان نجم‌آبادی بوده یا از اندیشه‌های او تأثیر پذیرفته‌اند. میرزا محمدخان قزوینی که از محضر شیخ بهره‌مند شده بود، او را «مجتهد آزادمنش، روشنفکر و نابودکننده عقاید موهوم» توصیف می‌کند (قزوینی، بی‌تا).

در شرح احوال شیخ هادی نجم‌آبادی آمده که او از جمله کسانی بود که شاخه پان‌اسلامیسم در تهران را در عصر قاجار هدایت می‌کرد. نجم‌آبادی گرچه سه سال پیش از آغاز نهضت مشروطیت از دنیا رفت، اما دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایش بر بسیاری از پیشگامان روشنفکری مشروطه تأثیر گذاشت. دکتر مهدی ملک‌زاده - که عموماً مناسبات دوستانه‌ای با علما نداشت - با تأسف از درگذشت شیخ هادی می‌نویسد: «عمرش کفاف نداد تا میوه زحماتش را بچیند و کامش را به شهد افکاری که در دل‌ها کاشته بود، شیرین گرداند» (ملک‌زاده، ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۱۷۱-۱۷۰). او همچنین از شیخ هادی به‌عنوان یکی از اعضای روشن‌ضمیر و روشنفکر دوران استبداد ناصری یاد می‌کند که از معدود روحانیون طرفدار تمدن و فرهنگ نوین (غربی) بوده است (همان، صص ۶۸-۶۹). در جایی دیگر، او را از پیشگامان مبارزه با خرافات ذکر کرده و تأکید می‌کند که اکثر روشنفکران دوره ناصری، تربیت‌یافتگان مکتب این روحانی بوده‌اند و رهبران نهضت نوین با او ارتباط نزدیک داشته‌اند (همان، ص ۱۷۰). اسماعیل رائین نیز از شیخ هادی به‌عنوان یکی از پیشگامان و اعضای قدیمی فرقه فراماسونری در ایران یاد می‌کند که حلقه او و همفکرانش به لژ بیداری ایرانیان شناخته می‌شد (رائین، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۵۴). عبدالهادی حائری نیز بر ارتباط شیخ هادی با جمعیت آدمیت ملکم‌خان تأکید کرده است (حائری، ۱۳۵۹، ص ۹۱). برخی

مورخان، شیخ هادی را بابی‌مسلك و عضو مخفی فرقه بابیه نیز دانسته‌اند (دولت‌آبادی، ۱۳۸۸، ص ۹۲ و هاردینگ، ۱۳۷۰، ص ۲۵۲).

محسن صدر در کتاب خاطرات خود درباره شیخ هادی می‌نویسد: «حاج شیخ هادی طریقه خاصی در درس و محاوره و زندگی داشت که به کلی برخلاف سبک و سیره علما بود و با سایر علما مرآوده نداشت... سخنان شیخ مشحون به طعن آنان (روحانیون) بود و با عبارات آنان و طبقات وابسته به علما از قبیل وعاظ و روضه‌خوان‌ها مخالفت صریح می‌کرد، به درجه‌ای که بعضی مقدسین او را ضال و مضل می‌گفتند» (مرسلوند، ۱۳۷۸، ص ۷۷).

در جمع‌بندی کلی دیدگاه‌ها و باورهای شیخ هادی نجم‌آبادی و نقاط اشتراک آن‌ها با جریان سلفیه و وهابیت، می‌توان بر موارد زیر تأکید کرد:

#### ۱. تأکید بر مراجعه مستقیم به قرآن کریم

شیخ هادی نجم‌آبادی بر لزوم رجوع بی‌واسطه به آیات قرآن و دوری از اتکا به منابع روایی و احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام تأکید داشت (الگار، ۱۳۶۹، ص ۲۷۹)؛ رویکردی که با نگرش سلفی، به‌ویژه وهابیت، هم‌خوانی دارد.

#### ۲. مخالفت با تقلید

وی اعتقاد داشت که تقلید نباید مبنای پذیرش باورها و رفتارهای مذهبی باشد و آن را مورد انتقاد قرار می‌داد (نجم‌آبادی، ۱۳۱۲، صص ۳۳، ۹۲). نجم‌آبادی هر آنچه را که با عقل ناسازگار می‌دانست، خرافه می‌خواند و در برابر آن موضع می‌گرفت و مبارزه می‌کرد (همان، ص ۵۳).

#### ۳. لزوم بازگشت به سلف

محور فکری او، نظیر جریان سلفیه، بر ضرورت بازگشت به آموزه‌ها و سبک زندگی سلف صالح و مسلمانان صدر اسلام قرار دارد (همان، ص ۱۲۱).

#### ۴. مخالفت با شفاعت، توسل و عزاداری

نجم‌آبادی در بخش‌های مختلف کتاب خود، همسو با نگرش سلفی، به‌ویژه وهابیت با عقاید شیعیان درباره شفاعت، توسل و عزاداری به مخالفت برخاسته است (نجم‌آبادی، ۱۳۷۸، صص ۸۴، ۲۶۰-۲۶۱).

## ۲-۳. اسدالله خرقانی

سیداسدالله خرقانی (۱۲۵۴ - ۱۳۵۵ق) از جمله مدعیان اصلاح‌گری دینی و از شاگردان برجسته شیخ هادی نجم‌آبادی به‌شمار می‌آید (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲، صص ۵۹-۶۰). خرقانی مدتی در زمره شاگردان آخوند خراسانی بود و به‌تدریج به بیت این مرجع وقت تشیع نزدیک شد. به‌دلیل نقش فعال و پررنگی که خرقانی در این بیت ایفا می‌کرد، برخی پژوهشگران بسیاری از مواضع آخوند خراسانی را تحت تأثیر نفوذ فکری و رفتاری خرقانی دانسته‌اند (شهبازی، ۱۳۸۵).

در دوران نهضت مشروطه، خرقانی از فعالان اثرگذار این جنبش بود و نقش رابط میان مشروطه‌خواهان و علمای نجف را برعهده داشت. وی در جلسه‌ای که در سال ۱۳۲۲ هجری قمری در باغ میرزا سلیمان خان می‌کده با حضور رهبران جنبش تجددخواهانه مشروطه برگزار شد، حضور یافت و به‌عنوان یکی از نه عضو منتخب این جمع انتخاب شد تا برای جلب همراهی علمای نجف با نهضت، به نجف بازگردد و تلاش کند بر مواضع علمای این شهر تأثیر گذاشته و میان آن‌ها و جریان دینی اصیل در ایران فاصله ایجاد کند (فومنی و تدین، ۱۳۵۳، ص ۲۲۴).

برخی مورخان عقیده دارند که خرقانی همچون استادش نجم‌آبادی، دلبستگی پنهانی به اندیشه‌های بابی داشت، اما هرگز این تعلق خاطر را آشکار نکرد (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۶۸۰۷). برخی از باورها و دیدگاه‌های خرقانی در کتاب او با عنوان محمولوهوم و صحوالمعلوم ذکر شده است. وی در این اثر تأکید می‌کند که مقصود از «اولوالامر» در قرآن، خلفای چهارگانه هستند و پس از آن‌ها، مصداق مشخصی وجود ندارد (خرقانی، ۱۳۳۹/۱۳۷۹ ق، ص ۳۶-۳۸). او همچنین در زمینه امامت، بر این باور است که استناد شیعیان به آیات مربوط به واقعه غدیرخم برای اثبات اصل امامت کفایت نمی‌کند و اختلاف‌های مربوط به خلافت را امری فردی و اجتماعی، نه دینی، می‌داند (همان، ص ۷۷). خرقانی در همین اثر با تبیین علل ضعف و شکست مسلمانان، تنها راه بازیابی عزت و اقتدار امت اسلامی را بازگشت به سلف معرفی می‌کند (همان، صص ۱-۱۷).

## ۳-۳. شیخ ابراهیم زنجانی

شیخ ابراهیم زنجانی (۱۲۳۵ - ۱۳۴۵ ش) را می‌توان از جمله چهره‌های تأثیرگذار دوران مشروطیت به‌شمار آورد. اسماعیل رائین با اشاره به فهرست اعضای جامع آدمیت، از «محمد

هادی»، پدر شیخ ابراهیم زنجانی، نیز یاد می‌کند (رائین، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۶۷۸). با آغاز نهضت مشروطه، زنجانی در صف مشروطه‌خواهان غرب‌گرا قرار گرفت و چندین بار به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. در دوران مشروطه دوم، او به‌عنوان دادستان در دادگاه شیخ فضل‌الله نوری نقش‌آفرینی کرد و این عالم برجسته را به اعدام محکوم ساخت (ابوالحسنی، ۱۳۸۴، ص ۳۰۷). پس از اعلام برائت آخوند خراسانی از سیدحسن تقی‌زاده، زنجانی به دفاع از تقی‌زاده برخاست و با استهزا و نقد حکم آخوند خراسانی، تلویحاً وی و مازندرانی را «علمای سوء» خواند (افشار، ۱۳۵۹، صص ۳۳۶-۳۴۳). او همچنین از مخالفان سرسخت سیدحسن مدرس بود؛ حسین مکی می‌نویسد: «دو نفر با مدرس خیلی مخالف بودند: حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و شیخ ابراهیم زنجانی...» (همان، ص ۲۴۷).

زنجانی به مرور زمان از آیین تشیع و مبانی آن فاصله گرفت و تحت تأثیر افکار شبه‌وهابی در ایران، با این جریان همسو شد. برخی از دیدگاه‌های او در این حوزه عبارتند از:

#### ۱. توهین به علمای شیعه

زنجانی، تحت تأثیر برخی گرایش‌های وهابی، به اهانت نسبت به علمای شیعه و آداب و سنن تشیع پرداخت. او علمای شیعه را افرادی جاه‌طلب می‌دانست که برای قرون متمادی بیهوده بر سر مسئله خلافت و امامت با اهل سنت درگیر بوده‌اند (همان، صص ۲۹۳-۲۹۴). در بخشی از خاطراتش درباره عملکرد علما و روحانیون شیعه می‌نویسد: «قرآن و احادیث وارده نامجوعول را بر طبق آنچه خواستند معنا دادند... بر نفع هر چه خواستند، بر ضرر هر چه خواستند، مغز و دل و فکر عموم را انباشتند... حقایق را زیر هزاران پرده اوهام مستور نمودند، بر دین و شریعت هر چه خواستند افزودند یا کاستند... راه علم و فکر و تعقل و ترقی افکار را بستند و...» (زنجانی، ۱۳۷۹، صص ۶۲-۶۳).

در جای دیگری، عشق مردم ایران به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را حاصل تبلیغات هدمند برخی سودجویان جاه و مقام می‌داند که با بالا بردن مقام امامان، قصد کسب قداست و مرجعیت برای خود داشته و از طریق ترویج تعظیم و توسل و نذر به امامان، جیب خود را پر سازند! (همان، صص ۵۴-۵۷).

## ۲. شرک دانستن توسل به ائمه

زنجانی مقام انبیا و ائمه را در حد پیام‌رسان محدود می‌کند و کسانی که آنان را وسیله تقرب الهی می‌دانند و به آنان متوسل می‌شوند، مشرک و بت پرست می‌خواند: «قطعاً اسلام، انبیا و واسطه‌های میان خلق و خالق را فقط به همین صفت معرفی کرده که جز بیک بودن و پیغام‌رساندن و اوامر و نواهی حق را به مردم رسانیدن، امتیازی ندارند و هرگز واسطه تکوین و مقدرات نیستند... هیچ واسطه فیضی میان خدا و خلق نیست» (همان، صص ۳۰-۷۷).

## ۳. تمسخر زیارت ائمه و خرافی دانستن آن

زنجانی عمل زیارت و رفتار زائران و خادمان بارگاه امام رضا (علیه السلام) را به سخره گرفته و آن را آمیخته با خرافات معرفی می‌کند: «بازیگری، مفت خوری و آدم‌فریبی و خرافات و گردن کلفتی و طماعی آخوندی را باید در آنجا دید... عایدات حضرتی تماماً برای تقویت خرافات و افزایش اشرار مفت‌خوار و گدایی و... صرف می‌شود؛ بیش از ده هزار نفر بیکار مفت‌خوار به نام خدام و عناوین مختلف، مشغول اعمال بی‌معنی و بی‌نتیجه‌اند...» (همان، ص ۱۷۲).

## ۴. توهین به مجالس عزاداری و روضه‌خوانی

در یکی از خاطراتی که در مورد شیخ ابراهیم زنجانی از آیت‌الله حاج آقا عزالدین نقل شده آمده است: «همراه شیخ ابراهیم، با درشکه از تهران به زنجان می‌آمدیم که در خرمدره - واقع در ده فرسخی زنجان - با جوانی مطرب و تنبک به‌دست روبه‌رو شدیم؛ جوانک با دیدن شیخ و به گمان این که لابد او نیز همچون دیگر عالمان، این پیشه را سخت مکروه می‌دارد، به مخفی ساختن تنبک پرداخت که ناگهان بانگ وی برخاست که نه! نه! بیا جلو! و تنبک را بنواز! این تنبک تو [نعوذ بالله] از منبر و روضه سید محمد\* بهتر است!» (ابوالحسنی، ۱۳۸۴، صص ۳۲۳-۳۲۴).

در اواخر عمر، شیخ ابراهیم زنجانی به نگارش و انتشار آثاری پرداخت که سنخیتی با جایگاه روحانیت شیعه نداشت. ترجمه رمان‌هایی مانند کاپیتان پانزده ساله، برادر خائن و یهودی سرگردان، تألیف رساله‌هایی چون شهریار هوشمند و همچنین آثاری در نقد مبانی تشیع، از جمله فعالیت‌های او در این دوره بود (شهبازی، ۱۳۸۲، ص ۱۶).

\* آیت‌الله سید محمد موسوی زنجانی، از علمای معروف زنجان.

#### ۳-۴. محمد خالصی زاده

شیخ محمد خالصی زاده (۱۳۰۸ - ۱۳۸۳ ش) از جمله شخصیت‌هایی است که در دوران جنگ‌های جهانی اول و دوم، به مبارزه با استعمار در ایران و عراق پرداخت و سال‌های بسیاری از عمر خود را در زندان و تبعید سپری کرد. با این حال، در دهه‌های پایانی عمر خویش، به یکی از منتقدان جدی بسیاری از باورها و دیدگاه‌های شیعی تبدیل شد. هرچند این انتقادات تا حدی او را به برخی از عقاید سلفی و وهابی نزدیک ساخت، اما برخلاف برخی دیگر از فعالان این عرصه، خالصی زاده هرگز کاملاً از دایره تشیع خارج نشد. او هم‌زمان در دو جبهه به مخالفت پرداخت: از یک سو به نقد اندیشه‌های بابی و شیخی و از سوی دیگر، به مقابله با آنچه آن‌ها را «اوهام و خرافات مذهبی» می‌دانست، همت گماشت.

تا پایان دوره رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰)، خالصی زاده در قامت یک عالم شیعی مبارز شناخته می‌شد و در این دوران انتقاد چندان از او نسبت به عقاید تشیع ثبت نشده است، اما در دوره محمدرضا پهلوی، کم‌کم رویکرد انتقادی نسبت به علمای شیعه و مناسک مذهبی در او ظهور یافت. وی با آیین‌ها و رسوم مذهبی که آن‌ها را بدعت و خرافه در اسلام و مذهب تشیع می‌دانست، مخالفت کرد. از جمله انتقادات شاخص او می‌توان به برخی دعاها و همچنین نکوهش رسم‌هایی مانند زنجیرزدن و گل‌مالی کردن در عزاداری سیدالشهدا اشاره کرد (دباغ، ۱۳۸۶، صص ۱۳۲). خالصی زاده در وصیت‌نامه خود از متولیان و مسئولان مدرسه‌اش خواسته است که مردم را از انجام چنین اموری که به باور او بدعت به‌شمار می‌روند، برحذر دارند و نسبت به پرهیز از این اعمال آموزش دهند (خالصی زاده، ۱۳۴۴، صص ۱۵-۱۶). خالصی زاده در بخشی دیگر از وصیت‌نامه خویش با تأکید بر حرمت اقامه مجلس فاتحه برای میت می‌نویسد:

«بین مردم متعارف و معمول است که خویشاوندان میت را به اسم مجلس فاتحه نشانیده و تسلی‌دهندگان بر آن‌ها وارد می‌شوند و واردشونده سوره فاتحه را قرائت می‌نماید و به صدای بلند شعار (فاتحه) می‌دهند... قرآن کریم را تجزیه کرده، به صورت حزب حزب درآورده بر حاضرین تقسیم می‌کنند تا هر کس حزب خود را قرائت نماید... روضه‌خوان بلند می‌شود بر منبر و غالباً او بدتر از تمام حاضرین است و میت را وصف و تعزیه‌داران را



تعریف و توصیف می‌کند به چیزهایی که اهلیت آن را ندارد و دروغ بر خدا و رسول به نام تعزیه‌داری حسین (علیه السلام) می‌بندد و غیرذلک، شکی در حرام بودن این کیفیت به نام مجلس فاتحه برای میت نیست» (همان، صص ۴۹-۵۰).

خالصی‌زاده در کتاب حقیقت حجاب در اسلام دو گروه «طبقه مدعیان تجدد» و «طبقه مدعیان و متظاهرين به دیانت» را این‌گونه مورد حمله قرار می‌دهد:

«متجددین وقت خودشان را در تماشاخانه‌ها و قمارخانه‌ها و باشگاه‌های رقص و مجالس خمر با زنان اجنبی و سینماها و مجالس موسیقی و استماع انواع الحان فسق و فجور در رادیو صرف می‌کنند... و متدینین وقت خودشان را در مساجد مسقف خالی از نور آفتاب و هوای صاف و مجالس روضه‌خوانی که هیچ ثمره عملی ندارد صرف می‌کنند... متدینین زن را در گور سیاه (چادر) متحرک می‌گذارند و از دیدن فضا و تنفس هوا محروم می‌سازند...» (جعفریان، ۱۳۸۶، ج ۲، صص ۶۹۹-۷۰۰ و ۷۱۶).

خالصی‌زاده از مجموع این دیدگاه‌ها رویکرد بدبینانه‌ای نسبت به عموم مسلمانان امروزی - اعم از شیعه یا سنی - پیدا می‌کند: «آنچه در نظر من مهم است و انظار را بدان متوجه داشته و دعوت می‌کنم آن است که معلوم شود مسلمانان، مسلمان نیستند، هر چند آن‌ها را بدین اسم می‌نامیم و شیعه در این ایام پیرو اهل بیت نیستند، هر چند بر ایشان لفظ شیعه را اطلاق می‌کنیم و خودشان خود را شیعه می‌نامند!» (خالصی‌زاده، ۱۳۴۴، صص ۵۳-۵۴).

خالصی‌زاده در آثار دیگر خود دایره بدعت را به حدی وسیع می‌گیرد که بسیاری از امور از جمله نذر و قسم خوردن به غیرخدا، ساختن گنبد و بارگاه و تزیین آن‌ها به طلا و نقره، تضرع و طلب دعا نزد قبور ائمه و آوردن اموات نزد ضریح را بدعت و حرام می‌داند (همان، صص ۷۶-۷۷ و ۱۰۹-۱۱۴).

### ۵-۳. شریعت سنگلجی

شریعت سنگلجی (۱۲۷۱ - ۱۳۲۲ ش) یکی از مهم‌ترین مروجان جریان شبه‌وهابی در ایران عصر پهلوی بود که آزادانه به نشر اندیشه‌های سلفی و آموزه‌های وهابیت می‌پرداخت. او

\* محمد خالصی‌زاده، آیا اینان مسلمانند (پیشین، صص ۵۳-۵۴).

به سبک وهابیان، حملات تندی به شماری از شعائر و باورهای مذهبی شیعه، به ویژه توسل، شفاعت و امثال آن، آغاز کرد و مورد حمایت غیرمستقیم حکومت رضاخان نیز قرار گرفت. حضرت امام خمینی رحمته الله علیه نیز در کتاب کشف الاسرار به این موضوع اشاره کرده و می نویسد: «چرا و به چه دلیل وقتی در رد کتاب شریعت، کتابی به نام ایمان و رجعت نوشته شده، اجازه انتشار نمی دهند؟!» (امام خمینی، بی تا، ص ۳۳۳).

سنگلجی جلسات هفتگی در شامگاه‌های پنج‌شنبه در مسجد حاج شیخ حسن سنگلجی برگزار می‌کرد که با استقبال شاگردان و مریدانش روبه‌رو شد. با افزایش شمار شرکت‌کنندگان، که عمدتاً از میان افسران ارتش و تحصیل‌کردگان نوین و علاقه‌مند به نقد مظاهر مذهبی و دینی بودند، مسجد دارالتبلیغ اسلامی را در همان منطقه سنگلج تهران بنا کرد. پس از تخریب محله سنگلج، دارالتبلیغ تازه‌ای در خیابان فرهنگ برپا شد که آرامگاه سنگلجی نیز در همان جا قرار دارد (چهاردهی، ۱۳۶۳، صص ۱۵۹-۱۷۶).

شریعت سنگلجی با ادعای نگرش عقل‌گرایی، به سبک وهابیون در جست‌وجوی «پاک‌سازی» دین از خرافات و بازگشت به «سنت سلف» بود: «راه فهم دین و تدبر در قرآن باید به این صورت باشد که دین را از سلف گرفت نه از خلف؛ به عبارتی باید ببینیم که مسلمانان در صدر اول اسلام قرآن را چگونه می‌فهمیدند و قبل از پیدایش فلسفه، تصوف و شریعت و غیره چه دینی داشتند، تا از این طریق گرفتار اوهام و خرافات نشویم». (شریعت سنگلجی، ۱۳۴۵ (الف)، صص ۵-۶).

همانند وهابیون، سنگلجی حملات شدیدی را متوجه شعائر مذهبی شیعه، به ویژه توسل و شفاعت کرد و آن‌ها را در زمره خرافات و مصادیق شرک قرار داد. او مصداق‌های شرک در میان مسلمانان را چنین برمی‌شمرد: «همان شرکی که قرآن و سنت نهی کرده، در میان بسیاری از مسلمانان به‌طور بارزتری منتشر است: قبرپرستی، سنگ‌پرستی، درخت‌پرستی، مرشدپرستی، تبرک به سنگ قدمگاه، سقاخانه‌ها و هزاران چیزها از این قبیل...» (شریعت سنگلجی، ۱۳۴۵ (ب)، ص ۲۴).

با این رویکرد، او به مبارزه با برخی مبانی اساسی تشیع در دوران حکومت رضاخان پرداخت. مهم‌ترین مواردی که سنگلجی انکار می‌کرد عبارت بودند از: غیبت امام زمان عجل الله فرجه،



رجعت، معاد جسمانی، معراج، شفاعت و معجزات انبیا (بلاغی، ۱۳۲۷، صص ۲۵۷-۲۶۰). این اقدامات با سیاست‌های حکومت پهلوی در دین‌زدایی همسو بود و از این‌رو، حکومت آزادی عمل کافی به او داد و حتی در برابر منتقدانش از او حمایت کرد. برخی معتقدند که سنگلجی در کتاب فهم قرآن، اهدافی مشابه لوتر، توماس و کالون در اصلاح مسیحیت را دنبال می‌کرد (طبری، ۱۳۶۰، ص ۲۵۲).

در مجموع، با مطالعه آثار شریعت سنگلجی و مقایسه آن‌ها با نوشته‌های وهابیان، می‌توان ریشه اندیشه‌های او را به‌طور گسترده در تعالیم وهابیت جست‌وجو کرد. وی خود اعتراف کرده است که بخشی از کتاب توحید عبادت خود را براساس کتاب التوحید محمدبن عبدالوهاب نوشته است. همچنین گفته شده است که او پس از سفر حج به همراه میرزا حسین‌خان مؤمن‌الملک و مطالعه آثار وهابیان، به آموزه‌های آنان گرایش یافت (جعفریان، ۱۳۸۰، ص ۳۵۴).

#### ۶-۳. احمد کسروی

سید احمد حکم‌آبادی (۱۲۶۹ - ۱۳۲۴ش)، که بعدها نام‌خانوادگی کسروی را برای خود برگزید، از شخصیت‌های جنجالی تاریخ معاصر ایران است. کسروی نمونه‌ای افراطی از منتقدان دین، مذهب، متون کلاسیک، شعر و ادب فارسی و بسیاری از بنیادهای فکری و فرهنگی ایران به‌شمار می‌رود. او فعالیت‌های انتقادی خود را همچون جمعی از هم‌فکرانش در ابتدا با شعار «اصلاح دینی» آغاز کرد، اما در سال‌های پایانی عمر، با طرح و ترویج آموزه‌ای به‌نام «پاک‌دینی»، عملاً از دایره اسلام خارج شد.

کسروی تبریزی در ۲۰ سالگی به اصرار و اجبار خانواده وارد کسوت روحانیت شد و بر منبر مسجد خانوادگی‌شان نشست. ورود او با روحیات خاص و نوگرایانه‌اش به مدرسه طالبیه تبریز، باعث شد هر از گاه مورد اعتراض و حتی ضرب و شتم طلاب دیگر قرار گیرد. نهایتاً در سال ۱۲۹۱ شمسی، تحصیل علوم دینی را رها کرد و به مدرسه آمریکایی تبریز رفت و در آنجا به تدریس زبان انگلیسی و ارمنی پرداخت (کسروی، ۱۳۴۸، ص ۱۰).

هدف اصلی کسروی، سکولار کردن جامعه ایران بود؛ هدفی که آن را از طریق جنبشی به نام «پاک‌دینی» به‌طور جدی در دوره‌ای از حکومت پهلوی پیگیری می‌کرد. او با انتقاد شدید از خرافه‌گرایی و آداب اجتماعی جامعه، همچنین با تأکید بر پالایش زبان فارسی از

واژگان عربی، به سره‌نویسی در زبان رو آورد (کسروی، ۱۳۷۸). کسروی برخوردی به شدت مخالفت‌آمیز و ستیزه‌جویانه نسبت به بسیاری از مظاهر فرهنگ عمومی، آداب و رسوم، نهادهای مذهبی و اخلاقی، و ارزش‌های سنتی و فرهنگی داشت. از مذهب تشیع و بهائیت گرفته تا شعرای فارسی مانند حافظ و سعدی و حتی زبان ترکی آذربایجانی، همه آماج انتقادات او بودند. برای نمونه، او حافظ را «شاعرک یاه‌گوی مفتخوار» و سعدی را «مرد ناپاک» می‌خواند. بر همین اساس، کسروی و پیروانش با گردآوری نسخه‌های دیوان این شاعران و سایر کتاب‌هایی که به عقیده او بیهوده یا مضر بودند (مانند رمان‌ها و کتاب‌های دعا)، آن‌ها را طی مراسم خاصی می‌سوزاندند (کسروی، ۱۳۲۲، صص ۲-۷).

از منظر دینی، کسروی با نگرش سلفی و وهابی، بسیاری از اعتقادات تشیع را تحت عنوان مبارزه با خرافات مورد حمله قرار داد و اموری نظیر زیارت قبور، مراسم عزاداری و بزرگداشت عاشورا را انکار و حتی استهزا می‌کرد. او در نهایت، اصل اسلام را نیز زیر سؤال برد و با معرفی طرحی به نام «پاک‌دینی» که خود را پیامبرش می‌دانست، معتقد بود باید فقط اصول مشترک میان ادیان را مبنای دین جدید قرار داد (کسروی، ۱۳۷۸؛ کسروی، ۱۳۴۰ و طبری، ۱۳۶۰، ص ۲۶۳).

حضرت امام خمینی رحمته‌الله با اشاره به افکار و عملکردهای کسروی می‌فرماید: «کسروی یک روز داشت که روز آتش‌سوزی بود، کتاب‌های عرفانی و کتاب‌های دعا... آتش می‌زدند، این‌ها نمی‌فهمند دعا یعنی چه... رسید به آنجا که گفت من هم پیغمبرم!». (امام خمینی، ۱۴۰۰ ق، صص ۷۹-۱۹۰).

### ۷-۳. یوسف شاعر

سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شهر تبریز شاهد برگزاری سلسله جلسات تفسیر قرآن با رویکردی وهابی‌مآبانه توسط فردی به نام یوسف شاعر (۱۲۸۱ - ۱۳۵۱ ش) بود. برخی از اعضای گروه سازمان مجاهدین خلق (منافقین) - از جمله حنیف نژاد - نیز در این جلسات حضور داشتند. تأثیرات این جلسات، سال‌ها بعد در رویکردهای تفسیری سازمان مجاهدین و همچنین گروه فرقان آشکار شد.

یوسف شاعر، هم‌سو با وهابیان و سلفیون و همچنین جریان‌های سلفی ایرانی در ایران،



معتقد بود که قرآن بدون نیاز به روایات و به صورت مستقل قابل فهم است (شعار، ۱۳۳۹، صص ۳-۴). او از نخستین مروجان ظاهرگرایی در تفسیر قرآن در ایران به‌شمار می‌رود؛ رویکردی که از لوازم اساسی اندیشه سلفی است. شعار به عصمت ائمه (علیهم‌السلام) باور نداشت و استعانت و حاجت‌خواهی را تنها برای خدا جایز می‌دانست؛ نه برای اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و نه برای قبور پیامبران (شعار، ۱۳۵۲، صص ۳-۴). همچنین او بر این باور بود که حکم نجاست و طهارت، موضوعی باطنی است، نه ظاهری (همان). این دیدگاه‌ها و رویکردها، بعدها به‌طور محسوسی مورد توجه و اقتباس سازمان مجاهدین خلق (منافقین) نیز قرار گرفت.

#### ۸-۳. علی‌اکبر حکمی‌زاده

علی‌اکبر حکمی‌زاده (۱۳۷۶ - ۱۳۶۶ ش) از نویسندگان شناخته‌شده تاریخ معاصر ایران در دوره پهلوی است که شهرتش را عمدتاً با نگارش کتابچه اسرار هزار ساله به‌دست آورد. او در این کتاب با هجمه‌ای بی‌سابقه علیه روحانیت، علمای دین و آداب و سنن مکتب تشیع، موجی از التهاب و واکنش‌های گسترده را در جامعه ایران برانگیخت. انتشار این اثر با واکنش تند حوزه‌های علمیه، علمای دین و افسار متدین روبه‌رو شد و حضرت امام خمینی (ره) را وادار ساخت تا در پاسخ به این مطالب، کتاب مهم کشف‌الاسرار را نگارش و منتشر کند.

نقل است که علی‌اکبر حکمی‌زاده در آغاز دوران طلبگی فردی اهل زهد و تقوا بود و حتی برای پرهیز از زیاده‌گویی و غیبت، زیر زبان خویش ریگ می‌گذاشت! با این حال، به تدریج و در پی ارتباط با چهره‌هایی همچون احمد کسروی و شریعت سنگلجی، متأثر از افکار آنان شد. تأثیرپذیری آراء و دیدگاه‌های او از کسروی، به‌وضوح در ماهنامه همایون که وی مدیریت آن را برعهده داشت، دیده می‌شود؛ به‌ویژه در شماره نخست این نشریه (مهر ۱۳۱۳) که ضمن تبلیغ و تقدیر از آثار کسروی و تأکید بر این‌که: «امروز بر عموم ملل مشرق، خصوصاً هموطنان لازم است که آثار این استاد بزرگوار (کسروی) را بخوانند»، مقاله‌ای با عنوان «بت‌پرستی» منتشر شد که در آن احترام به قبور ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و امامزادگان صریحاً مورد انتقاد قرار گرفت (صدر هاشمی، ۱۳۶۳، ج ۴، صص ۳۳۸-۳۳۹).

حکمی‌زاده همچنین در کتاب اسرار هزار ساله، ضمن دفاع از اقدامات رضاخان و زیر

پوشش مبارزه با خرافات، به نقد علنی شعائر مذهبی و علمای شیعه پرداخت. او در این اثر به شکل آشکار به مبانی تشیع حمله کرده و انتقادات خود را به محورهای معطوف ساخته است که عمدتاً از سوی وهابیان همواره مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ از جمله: مسأله توسل، عزاداری، ساختن گنبد و بارگاه، اصل امامت و جایگاه احادیث در اسلام.

### ۹-۳. سیدابوالفضل برقی

سیدابوالفضل برقی (۱۲۸۷ - ۱۳۷۲ش) در نیمه دوم عمر خود به افکار وهابی‌گرایانه گرایش پیدا کرد و به تدریج در مسیر افراط گام نهاد. او با آنچه بزرگنمایی شخصیت علی بن ابی طالب علیه السلام از سوی شیعیان می‌دانست، مخالفت ورزید و مسائلی چون توسل به ائمه علیهم السلام را به شدت زیر سؤال برد. علاوه بر این، برقی بارها انتقادات تندی را متوجه حوزه‌های علمیه و علمای دین کرد. وی در کتاب خود با عنوان تضاد مفاتیح الجنان با قرآن، ضمن تردید در اصالت مفاتیح الجنان، معتقد است: «از جمله خرافاتی که در میان عوام مسلمین، حتی در میان عالم‌نمایان رواج دارد و نتیجه سکوت علما است، اعتقاد به کرامات و معجزات از قبور ائمه یا اعقاب آن‌ها و سایر بزرگان دین است» (تضاد مفاتیح با آیات قرآن، وبگاه سیدابوالفضل برقی در: <http://www.borgei.com>).

آثار برقی سرشار از دیدگاه‌هایی است که به شکل جدی مورد توجه و تبلیغ وهابیان قرار گرفته است. برای نمونه، او در کتاب تابشی از قرآن تصریح می‌کند که همه آیات قرآن - حتی تشابهات - برای همگان قابل فهم است و بر همین اساس، تقلید از مجتهد و عالم را حرام می‌داند. همچنین در کتاب بررسی علمی در احادیث مهدی، آموزه‌های مکتب تشیع درباره حضرت مهدی علیه السلام را به چالش کشیده و مورد تردید قرار داده است.

### ۱۰-۳. حیدرعلی قلمداران

قلمداران (۱۲۹۲ - ۱۳۶۸ش) از دوران جوانی تحت تأثیر افکار سیداسدالله خرقانی، شریعت سنگلجی و خالصی‌زاده قرار داشت. او مانند بسیاری از چهره‌های مروج افکار شبه‌وهابی در ایران، بر موضوع بدعت و مبارزه با خرافات تأکید فراوان می‌کرد و به مقابله با بسیاری از عقاید و آداب و رسوم رایج در جامعه تشیع، از جمله اعتقاد به شفاعت، خمس، زیارت و... پرداخت. دکتر علی شریعتی نیز در جایی اذعان می‌کند که قلمداران نقش مؤثری در جهت‌دهی به اندیشه‌های او داشته است (<http://mmikayil.blogspot.com>).

قلمداران در مقالات خود که در نشریات مختلف منتشر می‌شد، خواستار اصلاح دین، زدودن خرافات و بازگشت به قرآن بود و در همین راستا به نقد آنچه از نظر او غلوآمیز می‌نمود، می‌پرداخت. وی در کتاب راه نجات از شر غُلاة، شفاعت، علم امام و زیارت را به نقد کشیده و در آثار دیگر، عقیده شیعه به وجوب خمس را مورد تردید قرار داده است. او در کتاب شاهراه اتحاد نیز به نقد باور رایج شیعه درباره امامت پرداخته است (قلمداران، ۱۳۸۸)

### ۱۱-۳. محمدجواد غروی اصفهانی

سید محمدجواد موسوی غروی اصفهانی (۱۲۸۲ - ۱۳۸۴ ش) از جمله طلابی بود که از جوانی گرایش به مخالفت با آموزه‌ها، آداب و سنن رایج شیعی پیدا کرد. اندیشه‌های انتقادی او در اصفهان با مخالفت شماری از علمای این شهر مواجه شد و چندین ردیه علیه آرای وی نگاشته شد (جعفریان، ۱۳۸۰، ص ۳۶۴). با گسترش افکار غروی در اصفهان، شاهد افزایش تنش و نزاع میان هواداران و مخالفان او بودیم، به گونه‌ای که این رویارویی به عرصه مسائل انقلابی نیز کشیده شد.

برخی از هواداران افراطی غروی، به رهبری سیدمهدی هاشمی، در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۵۵ اقدام به ترور آیت‌الله شمس‌آبادی - از مخالفان غروی و کتاب شهید جاوید - کردند (همان، صص ۳۶۴-۳۶۵). براساس اسناد موجود، سیدمهدی هاشمی (برادر داماد آیت‌الله منتظری) و اعضای گروه او از شاگردان و پیروان محفل درس و اندیشه غروی به شمار می‌آمدند (جمعی از محققان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۱). مهدی هاشمی در اعترافات خود تأثیر اندیشه‌های محمدجواد غروی بر خود و اعضای گروهش را چنین بیان می‌کند:

«ایشان هم در حوزه علمیه اصفهان بر اثر یکسری نظریات و برداشت‌هایی که از اسلام داشت که بعضیش نظرشان بوده و بعضش بعدها معلوم شد که نظر انحرافی بوده، این‌ها را ما بهش گرایش پیدا کردیم؛ احساس کردیم که حرف‌های جدیدی [از ایشان] می‌شنویم. از اسلام و قرآن و این‌ها که با منطق مبارزاتی هم انطباق داشت. این بود که ما این گرایش‌مان هی محکم‌تر شد. یک زمانی به اینجا می‌رسیدیم که خب دیگر این روحانیت سنتی اصفهان که یا ساکتند یا مخالف مبارزه هستند، در مقابل‌شان به‌طور جدی موضع‌گیری بکنیم؛ یعنی مثلاً به‌حد قتل هم برسد و قتل مرحوم شمس‌آبادی، که این‌ها تبعات و پیامدهای تدریجی این منشأ تفکر بود» (پرونده مهدی هاشمی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۲۰۶۲۸).

غروی، به تصریح خودش، از دوره جوانی در اندیشه پالایش و اصلاح اعتقادات شیعه بوده و آموزه‌هایی همچون شفاعت (غروی اصفهانی، ۱۳۷۹، گفتار هشتم)، تقیه (همان، گفتار سوم)، ولایت (همان، گفتار اول)، و اجتهاد و تقلید (غروی اصفهانی، ۱۳۷۷، بخش پنجم) را مورد انکار قرار داده است. آثار متعددی از غروی اصفهانی برجای مانده که در بسیاری از آن‌ها می‌توان قرابت و اشتراک اندیشه‌های وی با جریان وهابیت را مشاهده کرد.

### ۱۲-۳. سید مصطفی حسینی طباطبایی

سید مصطفی حسینی طباطبایی (م ۱۳۱۴ ش) نماینده جریانی در ایران است که هر چند به صورت رسمی خود را مستقل از وهابیت یا دیگر رویکردهای منتسب به تشیع و اهل سنت معرفی می‌کنند، بیشترین انتقادات آن‌ها متوجه مبانی و عقاید تشیع است و با نگاهی مشابه با وهابیون سلفی، به تضعیف و نقد - و حتی تکفیر - باورهای شیعه می‌پردازند.

طباطبایی از سنین نوجوانی وارد حوزه علمیه قم شد، اما هرگز لباس روحانیت به تن نکرد. وی از دوران جوانی با برخی چهره‌های شاخص این جریان، نظیر برقی و قلمداران، ارتباط نزدیک داشت؛ تا آنجا که قلمداران، پیش از وفات، طباطبایی را به‌عنوان وصی خود تعیین کرد و سرپرستی اموال و کتاب‌هایش را به او سپرد (مصطفی-حسینی-طباطبایی [www.aqeedeh.com/view/writer/48/](http://www.aqeedeh.com/view/writer/48/)). این گروه با تشکیل جلساتی عمدتاً تحت عنوان تفسیر قرآن و اقامه نماز جمعه، به نقد و حمله به باورها و شعائر شیعی می‌پرداختند؛ جلساتی که گاه به تنش و درگیری فیزیکی نیز کشیده می‌شد.

مصطفی طباطبایی، همچون دیگر اعضای این طیف، در بسیاری از محورهای مورد اعتراض وهابیون نسبت به شیعیان، هم‌سوئی و توافق نظر دارد؛ از جمله نسبت دادن شرک به مخالفان، متهم کردن شیعه به غلو، ادعای امکان فهم قرآن بی‌نیاز از احادیث، نفی ولایت، تقیه و عصمت، مخالفت با برپایی بنا بر قبور، عدم اعتقاد به توسل و شفاعت و سایر موضوعاتی که از جمله دیدگاه‌های مشترک جریان وهابیت و سلفی ایرانی علیه تشیع قلمداد می‌شود. تأکید و پذیرش این رویکردها در اندیشه و گفتار مصطفی حسینی طباطبایی نیز کاملاً مشهود است (ملک‌زاده، ۱۳۹۶، صص ۲۰۰-۲۰۸).

## نتیجه‌گیری

بررسی جریان سلفی ایرانی در ایران نشان می‌دهد که این جریان عمدتاً با ادعای نقد عقل‌گرایانه و شعار مقابله با خرافات، بسیاری از پایه‌های اندیشه، آداب و سنن و هویت تشیع را مورد حمله قرار داده است. با برجسته کردن عقاید و آموزه‌های مشابه سلفیت و وهابیت، رهبران این جریان - از شیخ هادی نجم‌آبادی و شریعت سنگلجی تا احمد کسروی و سیدابوالفضل برقعی و دیگران - در پوشش اصلاح دینی، مفاهیمی چون امامت، شفاعت، توسل و شعائر عاشورایی را به نقد کشیده‌اند. گرچه برخی اعضای این جریان خود را مستقل از شیعه یا سنی و وهابی معرفی کرده‌اند، اما آموزه‌ها و باورهای آنان همسو با سلفیون تکفیری بوده و گاه منجر به گسترش تردید، تضعیف باورهای شیعی و افزایش زمینه نفوذ افکار وهابی در میان قشر خاصی از مردم ایران شده است.

در مجموع، جریان سلفی ایرانی به‌رغم ادعای مبارزه با بدعت، بیشتر در نقش ادامه‌دهنده سلفیت وهابی با رنگ و لعاب بومی ظاهر شده و هدف اصلی آن، کم‌رنگ شدن هویت مذهبی جامعه و تضعیف گفتمان شیعی در میان مردم ایران بوده است.



## فهرست منابع

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموعه فتاوی، مصر: مروان کجک، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۵ م.
۲. ابوالحسنی، علی و زنجانی، شیخ ابراهیم، زمان، زندگی، خاطرات، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴.
۳. افشار، ایرج، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹.
۴. امام خمینی، روح‌الله، تفسیر سوره حمد، انتشارات پیام آزادی، ۱۴۰۰ ق.
۵. امام خمینی، روح‌الله، کشف الأسرار، قم: آزادی، بی‌تا.
۶. ایگناس گلدزیهر، مذاهب التفسیر الإسلامی، قاهره: السنة المحمدیة، ۱۳۷۴.
۷. آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: پیام، ۱۳۵۷.
۸. بلاغی، عبدالحجت، تذکره عرفا، تهران: مظاهری، ۱۳۲۷.
۹. البهی، محمد، اندیشه نوین اسلامی در جریان رویارویی با استعمار غرب، ترجمه سیدحسین سیدی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۱۰. پرونده مهدی هاشمی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۲۰۶۲۸.
۱۱. تضاد مفاتیح با آیات قرآن و نگاه سید ابوالفضل برقعی در: <http://www.borgei.com>
۱۲. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران (سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۵۷)، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.
۱۳. جعفریان، رسول، رسائل حجابیه، قم: دلیل ما، ۱۳۸۶.
۱۴. جمعی از محققان، بن‌بست، مهدی هاشمی و ریشه‌های انحراف، اصفهان: انتشارات اداره کل اطلاعات اصفهان، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
۱۵. چهاردهی، نورالدین، وهابیت و ریشه‌های آن، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فتحی، ۱۳۶۳.





۱۶. حائری، عبدالهادی، **تشیع و مشروطیت در ایران**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۹.
۱۷. خالصی‌زاده، محمد، **آیا اینان مسلمانند؟! وصیت‌نامه خالصی**، ترجمه حیدرعلی قلمداران، بی‌جا: ناشر حاج حسنعلی حدادی، ۱۳۴۴.
۱۸. دباغ، اسلام، **رسائل سیاسی شیخ محمد خالصی‌زاده**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
۱۹. دولت‌آبادی، علی‌محمد، **خاطرات و ملاحظات**، به کوشش ایرج افشار، تهران: سخن، ۱۳۸۸.
۲۰. رائین، اسماعیل، **فراموشخانه و فراماسونری در ایران**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۲۱. زنجانی، ابراهیم، **خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی**، به اهتمام میرزا غلامحسین صالح، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۹.
۲۲. الزیندی، عبدالرحمن‌بن‌زید، **السلفیه و قضایا العصر**، ریاض: مرکز الدراسات و الاعلام، دار شبیلیا، ۱۴۱۸ق.
۲۳. شریعت سنگلجی، محمدحسن، **توحید، عبادت یکتاپرستی**، چ ۳، بی‌جا: مؤسسه انتشارات دانش، ۱۳۴۵(ب).
۲۴. شریعت سنگلجی، محمدحسن، **کلید فهم قرآن، به انضمام براهین‌القران**، بی‌جا: مؤسسه انتشارات دانش، ۱۳۴۵(الف).
۲۵. شعار، جعفر، **یادنامه حاج میرزا یوسف شعار**، مجلس تفسیر قرآن، تهران: ۱۳۵۲.
۲۶. شعار، یوسف، **تفسیر آیات مشکله**، تبریز: انتشارات مجلس تفسیر، ۱۳۳۹.
۲۷. شهبازی، عبدالله، **«جریان‌های فکری مشروطیت»**، همایش یکصدمین سالگرد نهضت مشروطیت در سالن اجتماعات کتابخانه ملی ایران، ۱۹ تیر ۱۳۸۵.
۲۸. شهبازی، عبدالله، **«زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی؛ جستاری از تاریخ تجددگرایی ایران»** مجله زمانه، سال ۲، ش ۱۰، تیر ۱۳۸۲.
۲۹. شهرستانی، محمد، **الملل و النحل**، به کوشش مصطفی خالقداد هاشمی و جلالی نائینی، ۱۳۶۲.

۳۰. صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان: کمال، ۱۳۶۳.
۳۱. طبری، احسان، ایران در دو سده واپسین، تهران: حزب توده ایران، ۱۳۶۰.
۳۲. عین‌السلطنه سالور، قهرمان‌میرزا، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به‌کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.
۳۳. غروی اصفهانی، محمدجواد، چند گفتار، تهران: نشر نگارش، ۱۳۷۹.
۳۴. غروی اصفهانی، محمدجواد، فقه استلالی در مسائل خلاقی، نشر اقبال، ۱۳۷۷.
۳۵. غروی اصفهانی، محمدجواد، مغرب و هلال، نشر حجت، ۱۳۷۰.
۳۶. فومنی، عبدالفتاح و تدین، عطاءالله، تاریخ گیلان، تهران: فروغی، ۱۳۵۳.
۳۷. قزوینی، محمد، یادداشت‌های قزوینی، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: علمی، بی‌تا.
۳۸. قلمداران، حیدرعلی، شاهراه اتحاد؛ بررسی نصوص امامت، بی‌جا، حقیقت، ۱۴۳۰ق/ ۱۳۸۸.
۳۹. کسروی، احمد، «یکم دیماه و داستانش» مجله پرچم، سال یکم، شماره یکم، فروردین ۱۳۲۲.
۴۰. کسروی، احمد، راه رستگاری، تهران: نشر مجید، ۱۳۷۸.
۴۱. کسروی، احمد، زبان پاک، تهران: فردوس، ۱۳۷۸.
۴۲. کسروی، احمد، زندگانی من، تهران: باهماد آزادگان، ۱۳۴۸.
۴۳. کسروی، احمد، ورجاوند بنیاد، تهران: کانون آزادگان، ۱۳۴۰.
۴۴. الگار، حامد، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، ۱۳۶۹.
۴۵. مرسلوند، حسن، شیخ هادی نجم‌آبادی و مشروطیت، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۸.
۴۶. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۴۷. ملک‌زاده، محمد، سلفی‌گری و روشنفکری دینی، پیوست‌ها و گسست‌ها، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته، ۱۳۹۶.



۴۸. ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: سخن، ۱۳۸۲.
۴۹. موسوی میرسلامی خارقانی، اسدالله، محوالموهوم و صحوالمعلوم یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی، تهران: ناشر غلامحسین نورمحمدی خمسه‌پور، ۱۳۳۹ / ۱۳۷۹ ق.
۵۰. ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: نشر آگاه و نوین، ۱۳۶۲.
۵۱. نجم‌آبادی، شیخ هادی، تحریرالعقلاء، با مقدمه ابوالحسن خان فروغی، تهران: ۱۳۱۲.
۵۲. نجم‌آبادی، شیخ هادی، تحریرالعقلاء، تصحیح مرتضی نجم‌آبادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
۵۳. نوازنی، بهرام، «آراء و اندیشه سیدجمال‌الدین اسدآبادی»، مجموعه مقالات همایش یکصد و پنجاهمین سالگرد، تهران: پژوهش‌کده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸.
۵۴. نوروزی، محمدمسعود، روشنگر شرق: سیدجمال‌الدین اسدآبادی، تهران: انتشارات قصیده‌سرا، ۱۳۸۳.
۵۵. هاردینگ، آرتور، خاطرات سر آرتور هاردینگ، به کوشش محمدجواد شیخ‌الاسلامی، تهران: کیهان، ۱۳۷۰.
۵۶. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران: فردوسی و عطار، ۱۳۶۲.
57. <http://mmikayil.blogspot.com>
۵۸. مصطفی‌حسینی-طباطبایی/48/view/writer/48/ [www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)